



دانشگاه علامه طباطبائی
دانشکده ادبیات فارسی و زبان های خارجی

مفهوم روح قومی در بستر فلسفه‌ی تاریخ هگل

نگارنده: زاهده فلاحتی

استاد راهنما: دکتر احمد علی حیدری

استاد مشاور: دکتر حسین کلباسی

رساله پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

در رشته فلسفه‌ی غرب

تاریخ دفاع: بهمن ماه ۱۳۸۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرم گردآوری اطلاعات پایان نامه ها

کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه علامه طباطبائی

عنوان: مفهوم روح قومی در بستر فلسفه‌ی تاریخ هگل

نویسنده: زاهده فلاحتی

استاد راهنما: جناب آقای دکتر احمدعلی حیدری

استاد مشاور: جناب آقای دکتر حسین کلباسی اشتری

استاد داور: جناب آقای دکتر علی اصغر مصلح

واژه‌نامه: دارد

کتابنامه: دارد

نوع پایان نامه: بنیادی

مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد **سال تحصیلی:** ۱۳۸۸ - ۱۳۸۹

محل تحصیل: تهران **نام دانشگاه:** علامه طباطبائی **دانشکده:** ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی

گروه آموزشی: فلسفه

تعداد صفحات: ۳۲۴

کلیدواژه‌ها به زبان فارسی: آگاهی، آزادی، اخلاق اجتماعی، تاریخ جهان، تاریخ‌نگری / اصالت

تاریخ، جماعت، خودآگاهی، دولت، روح، روح جهان، روح قومی، روح کلی، عینیت‌یافتگی، فرهنگ،

فلسفه‌ی تاریخ، قوم، کلیت، ملت، هدف غایی، هستی روحانی، هماهنگی.

کلیدواژه‌ها به زبان انگلیسی: Consciousness, Consistency, Community, Culture,

End Purpose, Etic, Freedom, Historicism, Nation, Philosophy of History,

Realization, Spirit, Spirit of People, Spirit of World, Spiritual Being, State

Universal History, Universal Spirit, Universality.

چکیده

الف: موضوع و طرح مسئله: هدف نشان دادن جایگاه منطقی مفهوم روح قومی در اندیشه‌ی هگلی و تبیین ضرورت وجودی این مفهوم در تفکر او و نقش آن به‌عنوان ایده‌ای تأثیرگذار و اجتناب‌ناپذیر در فلسفه‌ی تاریخ هگل می‌باشد، به‌نحوی که کلیدی‌ترین مفهوم فلسفه‌ی تاریخ هگل را شامل می‌شود.

ب: مبانی نظری شامل مرور مختصری از منابع، چارچوب نظری و پرسش‌ها و فرضیه‌ها: مبانی اصلی این رساله کنار هم قرار دادن بخش‌های مؤثر در فهم اندیشه‌ی روح قومی در فلسفه‌ی تاریخ اوست تا سیر منطقی تفکر هگل در رسیدن به این مفهوم روشن گردد. در ابتدا تمهیداتی از فلسفه‌ی تاریخ و اندیشه‌ی تاریخ‌نگرانه‌ی هگل آورده شده است. فصل اول، با عنوان روح (Geist) روشن‌کننده‌ی نقطه‌ی آغاز فلسفه‌ی هگل و چرایی و چگونگی آن است. فصل دوم با عنوان روح جهان (Weltgeist) تبیین‌کننده‌ی ارتباط فلسفه‌ی هگل با تفکر تاریخی او، چگونگی تجلی روح در تاریخ جهان و نیز تحقق عقل می‌باشد. لذا فصل سوم با عنوان روح قومی (Volksgeist) فاعل اصلی تاریخ جهان را برای ما نمایان می‌سازد. این فاعل به‌منزله‌ی واحد زنده و حقیقی روح، عبارتست از اقوام و ملت‌های مختلف و روح حاکم بر آن‌ها.

پ: روش تحقیق شامل تعریف مفاهیم، روش تحقیق، نحوه‌ی اجرای آن، شیوه‌ی گردآوری و تجزیه و تحلیل داده‌ها: تبیین جداگانه‌ی اندیشه‌ی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه‌ی هگل و روشن‌سازی وحدت بنیادین میان آن‌ها بر اساس دو اثر عظیم هگل *پدیدارشناسی روح* و *درسگفتارهایی درباره‌ی فلسفه‌ی تاریخ*.

ت: یافته‌های تحقیق: روح به‌منزله‌ی اصل فلسفه‌ی هگل، ذاتی آگاه و آزاد و نیز متعین است که در قالب اقوام و ملل مختلف به تجلی درمی‌آید و تنها از طریق دولت اخلاقی و نیز هماهنگی افراد با نظام کلی سامان‌مند عقلانی، به خودآگاهی و آزادی دست می‌یابد. لذا براساس اهمیت مفهوم جماعت در اندیشه‌ی هگل، ارتباط میان سه قلمروی فلسفه (روح)، تاریخ (عینیت)، و اجتماع (قوم) در تفکر او روشن می‌گردد.

ث: نتیجه‌گیری و پیشنهادات: روح قومی به‌منزله‌ی هستی‌روحانی یک قوم، روحی کلی و در عین حال متعین است که واسطه‌ی تحقق و تجلی عقل در تاریخ جهان قرار می‌گیرد. لذا بحث درباره‌ی این مفهوم، فلسفه‌ی هگلی را عینیت بخشیده؛ مفهوم روح را در اذهان، معقول‌تر و به‌تبع کاربرد آن را منطقی‌تر می‌سازد.

صحت اطلاعات مندرج در این فرم براساس محتوای پایان‌نامه و ضوابط مندرج در فرم را گواهی می‌نمایم.

استاد راهنما: دکتر احمد علی حیدری

رئیس کتابخانه:

نام دانشکده: ادبیات و زبان‌های خارجی

تقدیم به همسر عزیزم

و پدر و مادر مهربانم

که با دلگرمی‌ها و دعا‌های خود پشتیبان

همیشگی من بوده‌اند.

با تقدیر و سپاس از استاد راهنما جناب آقای دکتر حیدری که در تألیف
این رساله مرا بسیار یاری نموده و از هیچ تلاشی مضایقه ننمودند.
همچنین از استاد مشاور جناب آقای دکتر کلباسی نهایت سپاس را دارم که
مشوق من در انتخاب این موضوع بودند.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	ق-ح
مقدمه.....	۱-۳۴
مقدمه.....	۲
پژوهش فعلی در یک نگاه.....	۳
طرح نگارنده در این پژوهش.....	۴
کلیات.....	۶
تاریخ و فلسفه‌ی تاریخ.....	۶
هگل در مقام فیلسوف تاریخ.....	۱۴
فلسفه‌ی تاریخ به معنای تاریخ جهان.....	۲۰
فصل اول: روح.....	۳۵-۷۸
بررسی مفهوم روح.....	۳۶
بررسی جایگاه مفهوم روح در فلسفه‌ی هگل.....	۳۹
مراحل پدیدار گشتن روح.....	۴۳
آگاهی.....	۴۴
یقین حسی.....	۴۴
ادراک حسی.....	۴۵
فهم.....	۴۶
خودآگاهی.....	۴۷
میل.....	۴۸
خودآگاهی بازشناس.....	۴۹
خودآگاهی همگانی.....	۵۴
عقل.....	۵۵

۵۶ مراحل تحقق روح به منزله‌ی عقل
۵۶ وضع طبیعی
۵۶ روح راستین
۵۸ آگاهی رواقی
۵۹ آگاهی شکاکانه
۶۱ آگاهی اندوهبار
۶۴ اجتماع بی‌جان
۶۴ جهان فرهنگ
۶۶ روشنگری
۶۷ انقلاب
۶۸ روح زیبا
۷۹ - ۱۲۲ فصل دوم: روح جهان
۸۰ حقیقت روح به مثابه عقل
۸۲ زمان
۸۴ دیالکتیک هگلی
۸۹ انکار جبرباوری و پیشگویی تاریخی
۹۱ وسیله‌ی تحقق تاریخ جهان
۹۶ مخالفت با فردگرایی و فردمحوری
۹۶ نقد سه نگرش فردگرایانه
۹۶ اصالت فایده
۹۷ رمانتیسم
۹۹ آگاهی زاهدانه
۱۰۲ نقد روشنگری

۱۰۲کار
۱۰۴عقل به مثابه قانونگذار
۱۰۹عقل به مثابه آزمونگذار قوانین
۱۲۳-۲۷۳فصل سوم: روح قومی
۱۲۴بررسی مفهوم روح قومی
۱۲۷پیشینه‌ی اصطلاح روح قومی
۱۲۷لایب‌نیتس
۱۲۸جان باتیستا ویکو
۱۲۸ادموند برک
۱۲۹شارل لوئی مونتسکیو
۱۳۰دیوید هیوم
۱۳۱ولتر
۱۳۲کارل فردریش موزر
۱۳۲یوهان گوتفرید هردر
۱۳۴ژان ژاک روسو
۱۳۵ویلهم فردریش هگل
۱۳۶تأثیرات مفهوم روح قومی
۱۳۸هگل و اندیشه‌ی روح قومی
۱۴۰ضرورت وجود مفهوم روح قومی در اندیشه‌ی تاریخی هگل
۱۴۳صور مختلف روح قومی
۱۴۵اصل خاص روح یک قوم
۱۴۷نقش روح قومی و ارتباط افراد انسانی با آن
۱۵۱نیرنگ عقل

۱۵۴	گذار از وسیله به ماده.....
۱۵۶	زوال روح یک قوم.....
۱۵۹	عوامل طبیعی و غیر طبیعی.....
۱۶۳	دولت.....
۱۶۹	آزادی.....
۱۸۰	نتیجه گیری.....
۱۸۵	ادوار و اقوام تاریخی و تجلی روح در آن‌ها.....
۱۸۶	آفریقا.....
۱۸۸	آمریکا.....
۱۸۹	جهان شرقی.....
۱۹۱	چین.....
۱۹۴	هند.....
۱۹۸	ایران.....
۲۰۴	مصر.....
۲۰۶	گذار از شرق به غرب.....
۲۰۶	جهان غربی.....
۲۰۷	جهان یونانی.....
۲۱۷	جهان رومی.....
۲۲۳	مسیحیت.....
۲۳۲	جهان ژرمنی.....
۲۷۴-۲۸۲	جمع بندی و نتیجه.....
۲۸۳-۲۹۲	فرهنگ واژگان و اصطلاحات (واژه‌نامه‌ی فارسی-آلمانی-انگلیسی).....
۲۹۳-۳۰۱	کتاب‌شناسی.....

پسگفتار

«هگل گرایی در قرن نوزدهم در سرتاسر جهان غرب اهمیت داشت و نفوذ آن به قرن بیستم نیز منتقل شد. برای نمونه، به دست ادوارد کیرد (Edward Caird) در بریتانیا و دبلیو. تی. هریس (W.T.Harris) در آمریکا. هگلی ها در سایر نقاط از جمله بولاند (Bolland) در هلند نیز وجود داشتند»^۱.

استوارت براون

علاقه‌ی شخصی به فلسفه‌ی هگل

فلسفه‌ی هگل در عین ابهام و دشواری‌هایش، دارای چشم‌انداز زیبا و جذابی است. آنچه که بیش از هر چیز دیگری در فلسفه‌ی هگل ما را به خود جذب می‌کند، عبارتست از نظام به‌ظاهر متضاد اندیشه‌ی هگلی. این تضاد تا آنجایی پیش می‌رود که حتی می‌توان وجود همین تضاد را در اندیشه‌ی او، امری متضاد دانست بدین معنا که هگل سعی دارد تا در پایان از این تضادها و تناقض‌ها به وحدت و سازگاری رسد. اندیشه‌ی هگلی همچون تاریخ گذار از وحدت به سوی تضاد، و از تضاد به سوی وحدت می‌باشد و این نه یک شعار بلکه یک حقیقت و حتی یک واقعیت در تفکر هگلی است. همین رفت و برگشت در اندیشه هگل است که ما را به سمت او می‌کشد تا دریابیم که چگونه می‌توان همراه با هگل، راه را آغاز کرد و در نهایت به حقیقت، وحدت و اطلاق دست یافت.

همچنین وجود برداشت‌ها و تفاسیر مختلف از اندیشه‌ی هگلی، ما را هر چه بیشتر مشتاق می‌سازد تا به دنبال فهم تفکر او رفته و چرایی آن را دریابیم. در این زمینه نگارنده مایل است بگوید که مطالعه‌ی فلسفه‌ی هگل، عدالت را در حق پژوهش در حیات فلسفی تاریخ ادا خواهد کرد، چراکه فلسفه‌ی هگلی یکی از مهم‌ترین گرانیکاه‌های تاریخ فلسفه است که عدم توجه به آن موجب نقص در فهم فلسفی خواهد شد. بدین ترتیب بررسی اندیشه‌ی هگل و غور و تفکر در آن، تا حدّ زیادی حس پژوهشگری انسان را ارضاء خواهد کرد، ضمن اینکه در پایان انسان به غرور و تکبر علمی نیز مبتلا نخواهد شد. پژوهشگر هر نوع رشته‌ی علمی و هر نوع تفکر فلسفی، در پایان کار دچار غرور علمی شده و به‌نوعی گرفتار احساس رخوت و بی‌نیازی از ادامه‌ی مطالعه در آن رشته می‌شود، در حالی که دانشجوی مطالعه‌گر فلسفه‌ی هگل، (خصوصاً با توجه به وجود برداشت‌ها و تفاسیر مختلف و حتی متضاد از اندیشه‌ی هگلی) در انتهای امر با وجود همه‌ی مطالعات و تلاش‌ها برای فهم اندیشه‌ی او، نمی‌تواند به‌طور قطع و یقین ادعا کند که این

است و جز این نیست و در نتیجه بدون اینکه دچار غرور و یا رخوت و سستی شود، باز هم تشنه‌ی پژوهش و تفکر در اندیشه‌ی هگل بوده و هیچ‌گاه احساس بی‌نیازی از مطالعه‌ی فلسفی را نخواهد داشت. اگرچه ممکن است گفته شود که هگل خود ادعای دستیابی به قله‌ی دانش مطلق را داشته و کل تاریخ اندیشه را در فلسفه‌ی خود شرح داده، اما این اتفاق برای دانشجوی پژوهشگر اندیشه‌ی هگلی، و یا دست کم برای شخص نگارنده اتفاق نیفتاده و ما را بیش از پیش مشتاق و تشنه‌ی مطالعات فلسفی دیگر، به‌ویژه مطالعه‌ی جامع دیگر زمینه‌های تفکر هگلی ساخته است. لازم به ذکر است که این به‌معنای ایجاد نوعی احساس شکاکیت نیست بلکه احساس نوعی عدم قطعیت در بدست آوردن آخرین برداشت از تفکر هگل و فهم تمامی لایه‌های اندیشه‌ی اوست که موجب انگیزه‌ی بیشتر برای مطالعه‌ی جهات دیگر اندیشه‌ی او می‌شود.

اهمیت اندیشه‌ی هگل

هگل و اندیشه‌ی او دارای جایگاه و اهمیت والایی در میان تفکر فلسفی غرب می‌باشد. برجستگی این موضوع تا جایی است که فیلسوف فرانسوی قرن بیستم، **مرلوپونتی**^۲ در کتاب *معنا و نبود معنا*، عبارت معروفی را در مورد هگل بیان می‌کند: «هگل در مبدأ و منشأ تمام اتفاقات عظیم یک قرن اخیر قرار دارد».^۳ این جمله‌ی مرلوپونتی همچنان با گذشت حدود دو قرن از مرگ هگل حقیقت دارد. بررسی فلسفه‌ی هگل، به‌معنای تحلیل کلیه‌ی مسائل فلسفی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دو قرن اخیر است. بنابراین ما با پژوهش حتی بخشی از فلسفه‌ی هگل، گام بزرگی را در فهم اندیشه‌فلسفی برداشته‌ایم و نتیجه‌ی مفیدی را به‌دست خواهیم آورد.

بدین ترتیب اگرچه ممکن است برداشت‌های دیگری نیز در خصوص فلسفه‌ی هگل وجود داشته باشد، مانند اینکه هگل در روزگار خودش پیشوای بی‌چون و چرایی نبوده است و بلکه حتی در اواخر قرن نوزدهم در اروپا عملاً به فراموشی سپرده شده بود، و بر همین اساس بود که برنتانو نیز در پایان همین قرن،

هگل را در مقام شخصی که نباید جدی تلقی شود، کنار گذاشت^۴؛ و یا بر اساس تحلیلی دیگر، فلسفه‌هایی چون هگل، مارکس و یا هوسرل به‌جای آنکه تفکری دقیق ارائه دهند، تفکری پر ثمر و برانگیزنده عرضه کرده‌اند و کار ما بازسازی دقیق اندیشه‌ی آنان است^۵؛ اما نگارنده ترجیح می‌دهد که به جنبه‌های مهم و ابداعی فلسفه‌ی هگل نیز مانند رابطه‌ی میان فلسفه و سیاست، فلسفه و تاریخ، و از همه مهم‌تر فلسفه و علوم اجتماعی، که تا اندازه‌ی زیادی مورد غفلت حوزه‌ی انگلیسی‌زبان بوده است، توجه ویژه‌ای کرده و اهمیت و معنای منطقی آن را دریابد. حد مبالغه‌آمیز این برداشت از اهمیت اندیشه‌ی هگلی را بار دیگر می‌توان در سخنان مرلوپونتی یافت که معتقد است سرچشمه‌های اندیشه‌های بزرگ فلسفی (همچون فلسفه‌ی مارکس و نیچه و فلسفه‌ی وجودی آلمانی و غیره) قرن گذشته را می‌توان در فلسفه‌ی هگلی پیدا کرد. رابرت استرن این برداشت از اندیشه‌ی هگلی را اغراق‌آمیز لیکن صحیح می‌داند، چرا که معتقد است «کار هگل بستری را فراهم می‌کند که تحولات عمده در اندیشه‌های اروپایی از ۱۸۳۱ به بعد از آن برخاسته است»^۶. او بر این باور است که بسیاری از فیلسوفان مانند مارکس، نیچه، هوسرل و هایدگر تنها زمانی توانستند تفکر خاص خود را آغاز کنند که به‌نحوی با هگل کنار آمده بودند. در حقیقت مطالعه‌ی اندیشه‌ی هگلی از دو جهت مورد توجه قرار می‌گیرد: نخست به دلیل تأثیر حتمی و قطعی او بر اندیشمندان پس از خود و لو به‌طور سلبی. دوم به جهت فضای فلسفه‌ی اروپایی بعد از هگل، در فضای اندیشه‌ی هگلی تنفس کرده، بر اساس مصطلحات او نوشته شده و مبتنی بر تحول و تکامل جنبه‌های مختلف تفکر او تنظیم گشته است.

بنابراین مطالعه‌ی تعالیم اندیشمندان بزرگی همچون هگل، نه تنها مناسب و به‌جا بلکه حتی ضروری به‌نظر می‌رسد، زیرا عدم توجه به آموزه‌های این بزرگان مانند پاره کردن رشته‌ی منسجم و منطقی تاریخ فلسفه و درک نکردن بعضی از ایده‌ها و نظریات سده‌های اخیر می‌باشد. نتیجه‌ی بی‌توجهی به فیلسوفانی همچون هگل، غفلت از برخی سرنخ‌هاست که درک آن‌ها می‌تواند نقش بزرگی در فهم روایت عظیم و منطقی تاریخ فلسفه داشته باشد.

اهمیت موضوع

با این تفصیل از میان تمامی مباحث فلسفه‌ی هگل آنچه که توجه ما را بیش از همه به خود جلب می‌کند، درک مفهوم **روح قومی** (Volksgeist) در اندیشه‌ی اوست. بحث در خصوص مسئله‌ی روح قومی در تفکر هگلی همانقدر دارای اهمیت است که بحث در خصوص مفهوم روح. همانطور که روح به منزله‌ی کلیدواژه‌ی فلسفه‌ی هگل شناخته می‌شود، روح قومی نیز به تعبیری کلید فهم فلسفه‌ی تاریخ، و بلکه حتی فلسفه‌ی سیاسی و اجتماعی هگل است. ما در طی این پژوهش درخواهیم یافت که برای فهم سیاست و تاریخ اندیشه‌ی هگلی، گریزی از درک مفهوم روح قومی او نخواهیم داشت. بنابراین همانقدر که مطالعه‌ی فلسفه‌ی هگل و به دنبال آن، فلسفه‌ی سیاسی و اجتماعی و از همه مهم‌تر فلسفه‌ی تاریخ او دارای اهمیت است، فهم مفهوم روح قومی و درک جایگاه آن در اندیشه‌ی تاریخی هگل، نیز ضرورت دارد.

درباره‌ی پرسش اصلی رساله

قصد ما در این پژوهش آن است که در پایان در یابیم مفهوم روح، و به‌ویژه روح قومی، چه نقشی را در تفکر فلسفی هگل و به‌ویژه در فلسفه‌ی تاریخ او بازی می‌کند. اساساً هگل چگونه می‌تواند مفهوم روح را در جنبه‌های مختلف اندیشه‌اش به کار برد. درک هر یک از این کاربردها می‌تواند نقش مؤثری در فهم فلسفه‌ی هگل برای ما داشته باشد.

بنابراین لازم است که دریابیم: چرا هگل موضوع محوری اندیشه‌اش را مبتنی بر روح و تجلیات مختلف آن (روح جهان، روح قومی) قرار داد؟ آیا ممکن است که به جهان و جامعه، به‌منزله‌ی اساس و یا جوهری که به نحو کل‌نگرانه به روح باز می‌گردد، تأمل کنیم؟ آیا جهان و جامعه، اموری خوددانا و خودآگاه هستند؟ آیا تاریخ، نتیجه‌ی عمل روح جهان است؟ آیا آزادی، گوهر روح است؟ و از همه مهم‌تر هدف نهایی این پژوهش آن است که دریابیم وجوه دیگر روح، به‌ویژه روح قومی به چه معناست

و هگل چگونه آن را در نظام فلسفی خود به نحو منطقی قرار می‌دهد؟ و در نتیجه چگونه فلسفه‌ی هگل با تاریخ فلسفه‌ی او ارتباط تنگاتنگی برقرار می‌سازد؟

این‌ها برخی از اصلی‌ترین پرسش‌هایی است که می‌توان در خصوص روح در فلسفه‌ی هگل مطرح ساخت. برخی از این پرسش‌ها امروزه همچنان مورد بحث است و در همایش‌ها و سخنرانی‌های تخصصی مطرح شده و تلاش برای پاسخگویی به آن‌ها همچنان ادامه دارد. به‌عنوان مثال اینکه «آیا روح به‌وسیله‌ی زمان نابود می‌شود یا اینکه سازنده‌ی تاریخ است؟ آیا فلسفه‌ی روح مطلق، جایگزین مابعدالطبیعه‌های جزئی پیشین می‌شود یا اینکه حتی آن را دوباره در بالاترین ظهورش بازسازی می‌کند؟ آیا هنوز گفتنِ روح دین، روح فرهنگ، روح نقاشی و یا موسیقی معنادار است؟»^۷ حتی امروزه این مسئله مورد پژوهش است که آیا در بحث‌های فلسفی و علمی رایج، مفهوم بنیادین و همه‌شمول روح، منسوخ شده است و یا تقلیل داده شده است و یا آنکه با قوت بیشتری در حال بکارگیری است؟ و اینکه امروزه مفهوم روح هگل و کاربردش در مورد شاخه‌های روانشناسی، سیاست، تاریخ، هنر و دین هنوز می‌تواند ادعای ارزش و اعتبار عینی کند و نوعی تشخیص را در بحث‌های جدید فراهم سازد؟ و به بیان کلی «امروزه فلسفه‌ی روح هگل تا چه حد می‌تواند ادعای فعلیت کند؟»^۸ و آیا بکارگیری آن در چنین شرایط زمانی، همچنان معقول و معنادار است؟

این‌ها پرسش‌های بنیادینی است که امروزه به‌طور جدی مطرح است و البته ما فرصت پاسخگویی به همه‌ی آن‌ها را در این رساله نداریم. بنابراین همان‌طور که بیان گشت، سعی می‌کنیم تا به اصلی‌ترین آن‌ها که مرتبط با وجه خاصی از روح هگل، یعنی روح قومی است، پرداخته و در روشن‌سازی معنای آن و رفع ابهام از مفهوم آن، کوشش کنیم.

درباره‌ی دشواری‌های کار

البته لازم به ذکر است که تحقق این هدف، امر دشواری است که با سختی‌ها و مشکلاتی همراه خواهد بود. آنچه که بطور رایج در مورد سختی زبان آلمانی گفته می‌شود، در اینجا نیز وجود دارد، خصوصاً در مورد فیلسوف آلمانی زبانی همچون هگل، که خود دارای زبان دشوار و اصطلاحات خاصی است. هگل در میان اندیشمندان غربی معروف به دشوارگویی است و لذا فهم نوشته‌های او از هر فیلسوف دیگری دشوارتر است. بنابراین علاوه بر سختی زبان آلمانی ما با دشواری زبان هگلی نیز مواجه هستیم. در خصوص علت دشواری زبان هگل به چند نکته‌ی جالب توجه می‌توان اشاره کرد: اول آنکه زبان آلمانی تا حدودی سابقه‌ی کوتاهی در خصوص بیان مطالب علمی و مفاهیم فلسفی دارد. حتی با گذشت سیصد سال از نهضت ترجمه در ایران و جهان اسلام، کتابی از حکمای یونانی به آلمانی ترجمه نشده بود. ریشه‌ی دیگر این دشواری در برخورد اختصاصی هگل با واژه‌هاست. حتی پیش از هگل، **فیشته**^۹ نیز ثبات مصطلحات را مطلوب نمی‌دانست و تثبیت واژگان را پس از تکمیل نظام فلسفی، مناسب می‌دید. **شلینگ**^{۱۰} نیز با قائل شدن به لزوم وجود مفاهیم میانجی، تقابل مطلق میان مصطلحات را رد می‌کرد. در این شرایط فکری بود که هگل دگرگونی‌های مهم و بارزی را در زبان فلسفی پدید آورد. بدین ترتیب هگل برای بیان اندیشه‌های علمی و فلسفی، توان فوق‌العاده‌ای را به زبان آلمانی بخشید. البته ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که هگل جعل اصطلاح نمی‌کند، لیکن از توان و قدرت نهفته در واژگان موجود بهره‌ی لازم و کافی را می‌برد.^{۱۱} به‌عنوان مثال او برای یک واژه که دارای معنای متدوالی بود، معانی دیگری را نیز در نظر می‌گرفت و یا کلمات مترادف رایج را از یکدیگر جدا کرده و به هر یک معنای ویژه‌ای می‌بخشید.^{۱۲} دلیل دیگر این دشواری در کلام، اعتقاد هگل به تاریخ و تکامل هر چیز در طول تاریخ می‌باشد. هگل بر این باور است که باید اجازه داد تا هر لفظی مراحل تکاملی خود را بپیماید و معنایش به‌طور دیالکتیکی متحول شود. بدین ترتیب او وظیفه‌ی فیلسوف را در این زمینه، تکامل بخشیدن به زبان می‌داند.^{۱۳} همچنین جنس تفکر هگلی و اندیشه‌ی او به گونه‌ای است که دشواری فهم فلسفه‌ی او زبانزد خاص و عام است. در این مورد سخنی به خود هگل نسبت می‌دهند که گویا در بستر مرگ گفته

است: «تنها یک تن حرف مرا فهمیده است، و تازه او نیز (در این جا گویا هگل روی خود را برگردانده است تا پیش از کشیدن نفس آخر بگوید) هرگز به درستی نفهمیده است»^{۱۴}.

از همه‌ی این‌ها مهم‌تر فهم مقصود اصلی هگل و درک درست فلسفه‌ی او و نیز ارائه‌ی برداشتی صحیح از مفهوم روح، به ویژه مفهوم روح قومی هگل است. با وجود برداشت‌های مختلف و بلکه متضاد از فلسفه‌ی هگل، ارائه‌ی برداشتی درست و رویکردی متناسب با فلسفه‌ی هگل که در حقیقت، مورد خواست او نیز بوده باشد، کار بس دشواری است که ما سعی داریم در حد توانایی خود، و امکانات موجود از عهده‌ی دستیابی بدان برآییم.

برای دستیابی به این منظور یکی از مهم‌ترین برنامه‌های ما آن است که تا حد ممکن نقل قولهای مستقیمی را از خود هگل و آثار به‌جای مانده از او (که تأکید ما بیشتر بر روی دو اثر عمده‌ی اوست که توضیح آن‌را خواهیم آورد) عرضه کنیم. ممکن است که در آغاز کار، این روش خسته‌کننده به‌نظر رسد، اما در ادامه و خصوصاً در انتها مطمئن خواهیم بود که نتیجه‌ی حاصله، رویکرد هگل بوده و ما متمایل به هیچ تفسیر خاصی از هگل (تفسیر راست و یا چپ) نشده‌ایم. ضمن اینکه با آوردن عبارات مستند از سوی هگل، از ارائه‌ی تفسیری ناپخته از اندیشه‌ی او احتراز کرده‌ایم. بنابراین سعی شده است تا برای ارائه‌ی هر گونه ادعایی در خصوص نظریات هگل، شاهد و قرینه‌ای از سخنان خود او آورده شود تا اساس کار بر پایه‌ی محکمی بنیان گردد.

اما شاید یکی از مهم‌ترین مشکلات پژوهش در خصوص این موضوع، عدم وجود منبعی خاص است که در آن بطور اختصاصی و دقیق به بررسی موشکافانه‌ی مفهوم روح قومی و مسیر شکل‌گیری آن در اندیشه‌ی هگلی پرداخته باشد. در این خصوص دست کم می‌توان گفت که نگارنده‌ی این رساله به منبع مستقلی که بطور خاص و ویژه تأمل ژرفی در این موضوع کرده باشد، برخورد نکرده است. نهایت چیزی که نگارنده در این زمینه پیدا کرده است، چند منبع خاص است که در آن، تنها در یک بخش خاص به بررسی مفهوم روح قومی پرداخته است. بنابراین نگارنده مجبور به پیدا کردن قطعات این مجموعه، ابتدائاً از طریق آثار هگل و سپس به وسیله‌ی مفسرین پس از او، بوده و به جهت پرهیز از ارائه‌ی تفسیری

نادرست و برداشتی ناپخته، نقل قول‌ها و استنادات زیادی را در میانه‌ی کار آورده است. لذا با وجود این مشکلات امید است که در پایان و با وجود فرصت کوتاه اثر درخوری ارائه گردد.

درباره‌ی سابقه‌ی این کار و وجه امتیاز این رساله

مطالعات و بررسی‌های گسترده‌ای بر روی اندیشه‌ی آلمانی و خصوصاً هگلی صورت گرفته است. ما در این زمینه با آثار متعددی برخورد می‌کنیم، اما همانطور که پیش از این نیز بیان گشت، شخص نگارنده به اثر خاصی که به‌طور اختصاصی مفهوم روح قومی را مورد توجه و پژوهش خود قرار داده باشد، برخورد نکرده است. نهایت چیزی که در این زمینه وجود دارد، اختصاص دادن تنها یک فصل خاص به این موضوع است.

در این میان می‌توان نامی از کتاب **ژان هیپولیت**^{۱۵} آورد که با عنوان *مقدمه بر فلسفه‌ی تاریخ هگل*، فصل اول اثر خود را با موضوع "Volksgeist" به مسئله‌ی روح قومی اختصاص داده است. این کتاب از سوی باقر پرهام به زبان فارسی نیز ترجمه شده است.

اثر دیگری که می‌توان در این زمینه یادآور شد کتابی است با عنوان *هگل و فلسفه‌ی تاریخ* که از سوی **جوزف مک‌کارنی**^{۱۶} نوشته شده است. این کتاب نیز مشتمل بر دو بخش است، در بخش دوم آن که به موضوع تاریخ می‌پردازد، در فصل نهم با عنوان "مردمان" به نظر می‌رسد که نویسنده مفهوم روح قومی را مدّ نظر داشته و به روشن ساختن آن می‌پردازد.

بنابراین در این رساله تلاش شده است که به‌طور اختصاصی به موضوع روح قومی پرداخته شود و معنا و جایگاه آن در اندیشه‌ی هگلی روشن گردد. بدیهی است که روشن‌سازی این اصطلاح به عنوان یکی از مصطلحات بنیادین تفکر هگل که دارای جایگاه ویژه‌ای است، نیاز به مقدمات و زمینه‌های لازم دارد تا ضرورت وجود این مفهوم و نحوه‌ی شکل‌گیری آن در اندیشه‌ی هگلی به‌خوبی نمایان شود. برای رسیدن